

خطی - فهرست شده
۹۹۲۶

بازرسی شد	
باورید شد ۱۳۸۴	
کتابخانه مجلس شورای اسامی کتاب: تقصیات کریمیه مؤلف: میرزا محمد خاں شیرازی موضوع: تاریخ و جغرافیه	
شماره دفتر ۱۳۲۵۸ ۲۹۲۵	مؤسسه ۱۳۰۲

10

20

۴۲۱ رساله در تحقیقات رفیع ۶۱ ورق آ

سرحد	✱✱✱	کتاب
خرفا	✱✱✱	از کتب
میر خرمقان	✱✱✱	تالیف
میرالدوله	✱✱✱	نمره
۳۳۶	✱✱✱	قیمت
۱۳۲	✱✱✱	تاریخ
ضیاء لشکر قهی		

سپردار است نزد حق از غیر ترک کرده از در جانب با خیر خدایان
تعیین نموده بر آنست که مطابق با ذوق و سلیقه و هوای نفس واقع نمایند **فقره**
چهارم عطفی قرار داده اند در حق راه و بهر جهت چنانچه در دست
دولت بزرگ و اعظم در شهرها و ولایات مستقر و در هر یک از این
تعیین و تخریص و بطریق واقع شده و هم رسومات هر خزانة در غیر
فنا و بر اینست که میر آنرا از در عهده است فسخ و حق خود از در جانب
خیر و مودت و تعیین نمایند **فقره پنجم** دولت عثمانی و عهده یکدیگر در هر دو سال
فرار از آنرا در بر امنیت داده و محبت آنها را از محله نکور و سر داده و
آنها را با ایران دوستی نمود و از طرف تعیین عیسوی تعین نمود پس بر قرار
بموجب معاهدات از آنکه از مردم عوام و ثروتمندان **فقره ششم** سنجی را
رسم هر ملک اموال تجارت خود را موافق قیمت تنایله و باریه اموال نکور و
چند بوجوه در عهده نامه معتقد از آنکه از مردم در سنه هزار و دویست و
در دویست و شصت و در این تجارت مسطور شده و او کنند و از اینگونه در عهده
نکور و تعیین شده است از جمله چهار مطالبه نمود **فقره هفتم** دولت عثمانی
و عهده کردند و بوجوب عهده چهار سال بعد از آنکه لازم است در حق خود را
اجرا دارد تا از هر نوع تعیبات بر وجه تفریقه بکلیت امنیت محکم و
و گاه در هر ملک عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعین کردند و

استقامت و کینه و روابط و تفرقه است و لازم است فیما بین دولت استقامت
طرفین برقرار باشد مناسب تر از هر یک در اینست که تا چنانکه از در ایالت
در ملک و ترغیب نمایند بکلیت اعتبارات و اینست که سیرت و ایالت نیز
از اعتبارات مذکوره بهره و در وجه خود در تجارت و خواه در مواد سیر
از هر نوع ظلم و تعدی و هر چه کمتر محفوظ باشند و عهده و برین بلیونریه که از
دولت الکلیج بر اینست که تجارت و حمایت بعد و سنجی را بر اینست که
عثمانی و لازم باشد تعین شود و غیر از آنکه کرم و سیرت نمود
دولت عثمانی قبول می نماید و عهده کردند و گاه اعتبارات که در تعین
بلیونریه نکور و پس در حق قتل و سیرت بر چار و سنجی در حق آنها
نیز بر سنجی و نیز دولت الکلیج تعین کردند و بلیونریه و از طرف ترغیب
بکلیت محکم و مالک ایرانیه و لازم است باید تعین شود و در حق آنها در
بعد و سنجی در عثمانی و در مالک ایران آمده و سنجی معادله متعادل
گناه از هر دو دارند **فقره هشتم** در تعیین عیسوی اسلام تعین کردند و بر اینست
در حق و در غارت و سرت عشق بر دنیا و در سرحد عثمانی تا سیرت
استاد و هر گشته و بهی خصوص در محکمات و سنجی است و خلاصه داد
در تعیین عیسوی تعین کردند و از عهده و هر نوع حرکات سنجی و سرت
دقت و در هر یک که در وقوع بسیار بر اینست که قرار داده اند و یک قانع

آن که در این دو موضع و نیز اگر قفسه و جزوه و کتب و غیره در این
 بطالع العرب ملک صبیح در این خانه است و در این خصوص از دولت نصرت
 و شایسته کتب حسنه است و حکام و شیخ شریفه اللهی در این منزل و موجود است
 اگر ضرورت است در مجلس آن به خط خود حبیب الله و بر این در و پیش است
 منجم این فقرات غیر خفیه و اقیس و مستند عمره او پس اینها است که در
 آن قرار گرفته اند و میرزا محمد علی خان مرحوم در این باب در فقرات
 حرف خود در مجلس خبری شده و در دولت علیه الله فیج و بیف آن خود که است
 در اینست معیرضا است از پاس و ترجمه و در این باب خود که در فقرات
 بهر در نظر اول و با بقا و مجلس در این از مردم من و در این و بهر در نظر اول
 و تغییر دادن به طلب حرفه و در این خبره در این از مردم حبیب الله و
 در این زبان رنگ و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 اگر طالب علم است اینها در این و در این و در این و در این و در این و در این
 در این از مردم انظار و کف و به امر خود نوشته تا اینها است و در این است
 قرار نامه را اینها تمامه و چگونه اتفاق افتاد پس فقرات و در این است
 مانده و محتاج اینها است که در بدینست و این فقرات بهر در و در این
 بیکی جاب در اینست و میگویند در این و در این و در این و در این و در این
 در این از مردم با اینها است آن فقرات و در این و در این و در این و در این

بسیار بن و کف و در این از این و در این و در این و در این و در این و در این
 در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 شرف و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 متفرق گدیده و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 قطع نظر از اینها میرزا محمد علی خان نصیر فرات بود که در این و در این و در این
 که در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 قرار نامه را در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 سید انبه از این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 اینها است و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 فرات نامه و سید و سید که موافق منطوق قرار نامه و در این و در این و در این
 شهر و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 تصرف و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

در ایدم انحال قرار شد و بعد از آن فرقی حق تعالی بگذارد و ضبط گردد و اول
 در تصرف نیست و در آنها باین جهت علی بن ابی طالب و حضرت زین العابدین
 عثمانیه بزرگوار نیز امتیاز استلا آنها بخوبی مذکور شد نیست و هر کس که بخواهد
 و جزیره مختص و ملکه و در باب سیمانه قرار محصور دارند در درون آنها
 در تصرف قرار می گیرند و در فقره سیم قرار شد راه جزیره فاصله هم فقره
 ذکاء و در این احوال سکونت بر درون جزیره و ممالک تصرف می شود لکن کمترین
 در تصرف بر درون جزیره است و غیر مستند فقره هم قرار شد متعلق به مستطافان
 راجع بقاصد و قریه میگردد و بعضی هم به سلسله قرار می شود و راه تصدیق آن
 قلم شد ابرار و محسنان و غیره در سواد مذکور هم خبر و هر چه متعلق با ازار
 و ممالک مستطاف و فوق بر دولت عثمانیه و یا بولم عدم متعلق آنها بر دولت عثمانیه
 بهیچ وجه مستطاف نیست لهذا بواسطه آنکه در تصرف سواد مذکور نوشته اند در طرفت
 قریه اکثر به خند بران و شهر و در غیر سیمانه و بعد از آن بصره و توان آنها
 که هر شخص حرف و کار استلا بعضی از این سلاطین خوش در دولت عثمانیه
 یا چند ساله تصرف آنها در بعضی آن ممالک در درون جزیره و در تصرف یا مستطاف
 بهر جهت در درون ممالک مذکور و بآن سیمانه و بعد از آن بصره و مکرر
 غیر میگویند این فراموشی دولت دارد و چند فقره در تصرف بهیچ مستطاف
 در آن توابع ایالت مذکور بهیچ آنکه در تصرف مستطاف بهیچ مستطاف

فقره هم قرار شد و در سواد مذکور و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 این احوال و در تصرف و مذکور و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 عثمانیه بر این ممالک در درون جزیره و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 نیز بیکس مطلوب است و داده و بعد از آن در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 و جستجو بر ترتیب تصدیق و سایر احوال آن نیست و بیکس جز اول و سواد
 و مستطاف و در ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 احوال و در ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 اول و در ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 و هم قرار شد خبر و بعضی از ممالک و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 مذکور و موافق ممالک و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 و بیکس فقره هم راجع به ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 و نوشته سواد مذکور و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 بیکس تغییر و مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 معتبر و در ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 شرط العرب و در ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 و مکرر و ملکه و جزیره مختص و در ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد
 این است و بعضی از ممالک مستطاف و در ممالک مستطاف و سواد مذکور و سواد

بازوه معلوم به نقصان در دوده است در شسته جبر همین به خورده و نامش رسته
 جبر همین شده بازوه شیرخانه میرسد به از آن آرد از روحخانه قیاس
 آن که رسته بازوه معلوم به جبر آفتاب به خورده و به شیت رسته جبر همین به
 شمال و مغرب نموده گردیده به جزات معلوم به به مغرب و جنوب
 و بالذات در آب دیده که رسته به به شیت معلوم به شیت در آب رسته به
 شیت رسته جبر همین در آب شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 و شیت قیاسی در آب رسته به به شیت معلوم به شیت در آب رسته به
 رسته جبر همین به خورده و مغرب معلوم به جنوب و مغرب معلوم
 به شیت در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به
 آن که رسته در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 جنوب غربی رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 شیت در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به
 تمام خود و به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت
 در آب رسته به شیت معلوم به شیت در آب رسته به شیت

کتابخانه عمومی

[illegible]

چنانکه بیشتر ذکر کرده ام در جانب مورس موطنین چنین تعلقات می باشد چنانکه
فرنج گفتمان و ملک حق و است الفیج را به حد نفوذ قرار داده بدست شاهانه
والکند بنایند لعمد الله تا مراد و اوقات با او بر حفظ و مرست بعد از آن
جایگاه مذکور و در عقب سمت ایران حمله می نمود قبول و صیغ خواهند داشت
چنانچه در دیوار اوقاف بنایند که با او خدعه و فریب و دیت زبانی می نمود
مطابق تعلقات زبانی و موافق نفوذ در دین قرار داشت امیر فخر خوار
کوه و قبه بود در دین و در شهر با بختیج خجسته و باقی که با او خوار گشته بود
باید قیاس که در عقب سمت زبانی و قرار قیاس آنکه در قیاس خود و صیغ
نموده تا مراد فخر خوار قیاس قرار داده و اینجاست علیه را به قدرت حجاب
به صفت جاییه بر صوف و در اوقات بدست ایران می نمود داشت در دیوار
که بخوبی فهمیده بود رفتار کرده و با فریاد در زبانی امیر در دیوار
ایران است در شهر و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
کرده قیاس را در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
بدست الفیج می رسد بدست در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
از ملک اینجاست بر سر دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
این اوقات می نمود بر آید هر دو در فخر خوار و در فخر خوار و در فخر خوار

چنانکه بیشتر ذکر کرده ام در جانب مورس موطنین چنین تعلقات می باشد چنانکه
فرنج گفتمان و ملک حق و است الفیج را به حد نفوذ قرار داده بدست شاهانه
والکند بنایند لعمد الله تا مراد و اوقات با او بر حفظ و مرست بعد از آن
جایگاه مذکور و در عقب سمت ایران حمله می نمود قبول و صیغ خواهند داشت
چنانچه در دیوار اوقاف بنایند که با او خدعه و فریب و دیت زبانی می نمود
مطابق تعلقات زبانی و موافق نفوذ در دین قرار داشت امیر فخر خوار
کوه و قبه بود در دین و در شهر با بختیج خجسته و باقی که با او خوار گشته بود
باید قیاس که در عقب سمت زبانی و قرار قیاس آنکه در قیاس خود و صیغ
نموده تا مراد فخر خوار قیاس قرار داده و اینجاست علیه را به قدرت حجاب
به صفت جاییه بر صوف و در اوقات بدست ایران می نمود داشت در دیوار
که بخوبی فهمیده بود رفتار کرده و با فریاد در زبانی امیر در دیوار
ایران است در شهر و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
کرده قیاس را در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
بدست الفیج می رسد بدست در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
از ملک اینجاست بر سر دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار و در دیوار
این اوقات می نمود بر آید هر دو در فخر خوار و در فخر خوار و در فخر خوار

حاجان و کهنه و کهنه و کهنه

[illegible]

و گردانند و بگویند که نه شده این جز آنکه الفجر شهر اردشاه مرخو بهسرتان
از این فرستین جان خود به ایران و جان خود و عشا و دانه گردانند و بگویند
عشا و دانه و نه ابلان و مرخو عشا و بجز از مغرب از خورشید است و مرخو
به ایران و از مغرب از خورشید دانه فلک ایران مرور کرده به قنقوله و دانه نیز به
قنقوله بهر روز از قنقوله که در بزرگ شهر است رسیده و این اوران
ایران و شهر اردشاه مرخو و بعد از آن به بغیت خور مسدود و بهر از جهان
و در دهان ایران و گردانند و بگویند که نه شده این مرور از جهان و شهر اردشاه
و بعد به بغیت رشتند و در دهان بهر از جهان که بهر از جهان رسیده
صحرای این شهر است در دهان و بگویند که بجز از این صحرای اردشاه مرور از
و صحرای اردشاه که بهر از جهان و بگویند که بجز از این صحرای اردشاه مرور از
مرور از جهان و بگویند که بجز از این صحرای اردشاه مرور از جهان است
که نه شده و در دهان بزرگ بهر از جهان که بهر از جهان رسیده و بگویند
و در دهان بهر از جهان و بگویند که بجز از این صحرای اردشاه مرور از
نقطه قریب پنج شهر فرسخ است شرق کشیده و بعد بهر از جهان که بهر از جهان رسیده
در دهان و بگویند که بجز از این صحرای اردشاه مرور از جهان است
بهر از جهان رسیده به بغیت مسدود آن بهر از جهان که بهر از جهان رسیده
و در دهان بهر از جهان و بگویند که بجز از این صحرای اردشاه مرور از

دعوت افروخته و در آنجا سرگاهان امان السنان و الحاضی و هم از آنجا
دعوت در عهد افروخته بشرف خود و به نهایت آسودگی و امیدواران
در آنجا دولت و قدرت و عظمت و جلال و کبریا و در هیچ
از آنجا چشم ندیده و گوشت ندیده و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا
و در آنجا قوت و برتری و کثرت و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا
در عهد افروخته و در آنجا سرگاهان امان السنان و الحاضی و هم از آنجا
دعوت در عهد افروخته بشرف خود و به نهایت آسودگی و امیدواران
در آنجا دولت و قدرت و عظمت و جلال و کبریا و در هیچ
از آنجا چشم ندیده و گوشت ندیده و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا
و در آنجا قوت و برتری و کثرت و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا

بسم الله الرحمن الرحیم در آنجا سرگاهان امان السنان و الحاضی و هم از آنجا
دعوت در عهد افروخته بشرف خود و به نهایت آسودگی و امیدواران
در آنجا دولت و قدرت و عظمت و جلال و کبریا و در هیچ
از آنجا چشم ندیده و گوشت ندیده و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا
و در آنجا قوت و برتری و کثرت و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا
در عهد افروخته و در آنجا سرگاهان امان السنان و الحاضی و هم از آنجا
دعوت در عهد افروخته بشرف خود و به نهایت آسودگی و امیدواران
در آنجا دولت و قدرت و عظمت و جلال و کبریا و در هیچ
از آنجا چشم ندیده و گوشت ندیده و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا
و در آنجا قوت و برتری و کثرت و در آنجا دولت و عظمت و جلال و کبریا

(Signature)

۱۰۰

[illegible]

६

شروع کرده نیت قصد شده ای که فدی در درگاه رشتا منتهی کند
بجزات که شایسته شود و کرده پشت خیزه مشهور کرده سران و کرده
سپهسالار و کرده پادشاه و کرده در محفل افتاد و دان بر جوده کوفته
رسیده قدره این پیشینه ابرام هر که عمامه مشهور و بدیده نیت قصد شده
مهرها بدیده و کوفته که در جوارش و کرده نیز و قدره مهرها و پشت برام
و کرده نیز ابرام رسیده قدره این مهرها که ابرام و مهرها و قدره
شهرستان و قدره نیت پس لقمه باز ابرام ای که کرده نیز
اوج برده میر نهاده که در زینه رسیده قدره این مهرها که ابرام
شهرستان و قدره نیز جوارش و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز
بطراف و ابرام و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز
در زینه برده که بدیده و ابرام که در محفل جعفر رسیده قدره این
مهرها که ابرام و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز
و ابرام که در محفل و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز
بشهرستان و کرده رسیده قدره این مهرها که ابرام و قدره نیز
و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز
پس از رسیدن جوده که بر شهیدان از نیت و ابرام و قدره نیز
پرورد و در ابرام و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز و قدره نیز

[illegible]

[illegible]

خداوندگار و در پیش پادشاه صفات سید عبدالحق میرزا بنشیند و در
مراکز اقامت بنشیند و اشکوت فرشته در دلان ذکر و زیارت محال است چون
تحرکت کرد و بر سر دوش را سحاف مردم را از راه و آسایش و بخت
و عیال و دیگر و شغل و شغل را بر سر دوش و شغل و شغل را بر سر دوش
فرستادند از آنکه نام تمام قتل عبدالحق را بر سر دوش و شغل
و اما از حرکت کرد و بنایه گوید و این محال است که در حرکت
و در حرکت ابران فرستاد و کانه بر سر دوش و شغل را بر سر دوش
و از آنکه بنشیند و عیال و شغل را بر سر دوش و شغل را بر سر دوش
مراکز اقامت بنشیند و اشکوت فرشته در دلان ذکر و زیارت محال است چون
تحرکت کرد و بر سر دوش را سحاف مردم را از راه و آسایش و بخت
و عیال و دیگر و شغل و شغل را بر سر دوش و شغل را بر سر دوش
فرستادند از آنکه نام تمام قتل عبدالحق را بر سر دوش و شغل
و اما از حرکت کرد و بنایه گوید و این محال است که در حرکت
و در حرکت ابران فرستاد و کانه بر سر دوش و شغل را بر سر دوش
و از آنکه بنشیند و عیال و شغل را بر سر دوش و شغل را بر سر دوش

[illegible]

کوه که بر عبادت از دوزخ کوه است در مغرب جنوب قطره که در شیب دوزخ
 در شیب شمال مشرق با دوزخ شرقی که در دوزخ شمالیست و با دوزخ
 غربی که در دوزخ جنوبیست و در دوزخ جنوبیست و در دوزخ جنوبیست
 از دوزخ کوه است در مغرب شمال قطره که در دوزخ جنوبیست و در دوزخ
 واقع و با دوزخ شرقی که در دوزخ جنوبیست و در دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 که در دوزخ شرقیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 با دوزخ شمالیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 فاضول از دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 واقع است بر دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 هر دو دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 که در دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 فاضول از دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ
 فاضول از دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ جنوبیست و با دوزخ

[illegible]

و خفاست که در غایت سبک که در غایت فراوان استوار است در غایت سبک
 بهر سبک است که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 اینها را در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 و چند در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بگویند که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بطور استوار است در غایت سبک
 باشند که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 و خصوص چون بگویند که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 و حالات قطره جود استوار است در غایت سبک
 اینها را در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 غایت سبک استوار است در غایت سبک
 قصور در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 و از طریق و شهود و غایت سبک استوار است در غایت سبک
 خلاف سبک استوار است در غایت سبک
 آورده ایم که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 و آنچه در غایت سبک استوار است در غایت سبک

خزان را در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بقدر در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 خزان را در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بقدر در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 و در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 باشد و غایت سبک استوار است در غایت سبک
 مستند به مراد استوار است در غایت سبک
 شمر به غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بگویند که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بهال انظار و غایت سبک استوار است در غایت سبک
 ذات استوار است در غایت سبک
 که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 از غایت سبک استوار است در غایت سبک
 ذات استوار است در غایت سبک
 و در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 که در غایت سبک استوار است در غایت سبک
 بگویند که در غایت سبک استوار است در غایت سبک

انصرف طریقین و سطرک کور شود که انصاف هر دو سیم قرار است خط سطرک این
 طریقین در سیم است ایمن و چپ است برادر آن موازی سطرک است منتهی در هر دو سطرک
 به قله کرده تا مشهور رسیده و بطرف مغرب چیده بالمرام قله سطرک در آن
 بنزد و نیز عروق که بر رسیده و حده باین محال قطره محال این می شود و
 بالمرام قله در آن سطرک است چیده بنزد و نظر داده و چهار طریق رسیده
 حده باین محال قطره ابراهیم و محال غوث ب غماض سرخ و نام و نام قطره
 غصبر غماض به دولت ابراهیم و سر گذارد و بعد از این نام قله سطرک در آن می رود
 بطرف مغرب فلان بنزد و طریق پس و کو چشمه و کو چشمه و کو چشمه و کو
 دره کیزن که غیر سطرک منتهی شده که قله در آن و اگر از این منتهی است بنزد
 حده باین بولک افروز ایران و محال غماض سرخ و نام و نام قطره
 غصبر غماض به دولت ایران و سر گذارد و بعد از این نام قله سطرک در آن می رود
 بعبارة اخر الاول و بنزد و مشهور به سطرک که در آن یک سطرک منتهی شده
 رسیده و در آنجا کرده و غرضه قله که به سطرک منتهی شده از غرضه قله در آن
 منتهی شده و باین بولک اما قله ایران و سطرک ایمن و غیره باین سطرک و بعد بالمرام
 قله سطرک در آن بکرده و غرضه و قله در آن و در آن طریق رسیده و حده باین
 بولک ابراهیم و محال غماض سرخ و نام و نام قطره غصبر غماض به دولت
 مذکور که در اینجا که بطرف مغرب حده باین سطرک است بطرف شمال سطرک

باز

بالمرام قله سطرک در آن ایمن و چپ است بطرف شمال سطرک بنزد و
 و در آن کو در سطرک رسیده و در سطرک برش مال سطرک در آن و سطرک
 روه خانه باین سطرک برادر که در بالمرام در آن بعضی بهادر و قله در میان
 که سطرک و نزدیک به واقع نگاه انداخته و مغرب از سر فراوانی که در میان
 باین و در قله سطرک منتهی شده که در مشرق از سر فراوانی قدمگاه و حده باین
 جوار روه خانه را از این سطرک که در سطرک بنزد و کو چشمه و کو چشمه و کو
 ایران و غماض در آن رسیده و حده باین سطرک که در ایران از سر فراوانی
 سر گذارد و نام و نام سطرک که در سطرک و نام و نام سطرک که در سطرک
 و سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک
 معونه بغرضه و حده باین سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک
 نام و نام سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک
 بولک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک
 سیم قرار است و بولک منتهی شده سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک
 چنانچه سطرک ایمن که سطرک موازی تحقیقات سطرک که در سطرک
 از سر صدافت و حقیقت قله سطرک و غماض در سطرک که در سطرک که در سطرک
 در آن سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک
 سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک که در سطرک

الحامه

و محالست بآیات و اقبال پرنوال آنحضرت ارفع الله سره و سلام
روح الامیر فزاد که در هر دولت بنام نامر همسر این شهر بر رسول و اهل بصر
معظم و مقام معزز و قوه نصرت و تائید حضرت کرد کار و مال
نیست که محالست و محسوس میگردد امید دارم در هر مقام اینهمه محبت
بزرگه مستحق کار و سرست بزرگ و برابر سچو محبت از خدا بدین سلف امانت
قالا بر اینهمه سبقت کافیست با تمام امیران مبارک چشم نام چنانست
و سچو محکام محالست اینهمه امانت کار و قیاس و در هر مقام محسوس
در هر عصر و فریزر حضرت الهی هر صانع الهی سوخته غایتنا هر چه در بار
صدا به و خیالات مستقیمه و ثابت و جناب جلالت بآیات ارفع
اشرف امیر حضرت صدراعظم هر ابقاء الهی قالا در هر مقام
امر و کفر نیز نامر مبارک و فرزند که موافق مصلحت دولت وقت

باطل و طهره فـ وقع الغرض من التلخيص
في ادب سنة اثنين سبعين لمراة تاجين
من العيون و تم التوقيع و الدخول
١٢٢٢



